

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

امر دوّم: وضع ألفاظ

امر دوّم مورد بحث، یکی از مبادی لغویه علم اصول است. معمول مباحثی که در این مقدّمه مطرح است، عنوان مبدأ لغوی را دارد، یعنی: مسائل علم اصول بر این مسائل لغویه توقف دارد و لذا از مبادی لغویه می‌شود.

بحث این است که حقیقت وضع چیست؟ و این که می‌گوییم يك لفظی برای معنایی وضع شده است، حقیقت این وضع چیست؟

يك اختلافی است بین اصولی‌ها که آیا دلالت لفظ بر معنا، يك دلالت ذاتی است یا يك دلالت اعتباری و جعلی؟ در این جا 3 نظریه وجود دارد که تمام این نظریه‌ها، قائل هم دارد:

1 - نظریه اوّل: دلالت لفظ بر معنا، به نحو دلالت ذاتی و تکوینی است، یعنی: همان‌طور که حرارت، اثر ذاتی آتش است؛ معنا هم اثر ذاتی لفظ است.

2 - نظریه دوّم: دلالت لفظ بر معنا، نه ذاتی صرف است و نه اعتباری صرف؛ بلکه يك حدّ وسطی است بین ذاتی و اعتباری.

3 - نظریه سوّم: که مشهور از محققین آن را انتخاب کرده‌اند، این است که: دلالت لفظ بر معنا، يك دلالت جعلی و اعتباری صرف است.

و کسانی که قائل به نظریه سوّم شدند، در حقیقت این اعتبار اختلاف که این جعل و اعتبار چیست؟ این جا هم چند نظریه وجود دارد:

1 - بعضی‌ها - مثل مرحوم ملا علی نهاوندی، صاحب کتاب تشریح الاصول - قائل به تعهد شده‌اند و گفته‌اند: حقیقت این اعتبار «تعهد» است، یعنی: واضح گفته است من ملتزم و متعهد می‌شوم هر گاه بخواهم این مایع خارجی را به شما تفهیم کنم کلمه «ماء» را به کار ببرم.

2- این اعتبار يك نوع تخصیصی از طرف واضع است، یعنی: واضع این لفظ را به این معنا تخصیص داده و این لفظ را برای این معنا تعیین کرده است.

3. بعضی‌ها گفته‌اند: این اعتبار عبارت از جعل اللفظ علی المعنی است، و لفظ يك علامتی است بر معنا؛ و اختصاص و تخصیصی در کار نیست.

مرحوم آخوند از کسانی است که قائل است به این‌که دلالت لفظ بر معنا، دلالت اعتباری صرف است، و دلالت را ذاتی و حدّ وسط بین ذاتی و اعتباری نمی‌داند. در میان اقوالی که راجع به اعتبار ذکر شد، تعهّد و تخصیص را نمی‌پذیرد و نظر دیگری دارد که: وضع، یعنی: اختصاص لفظ به معنی و ارتباط بین لفظ و معنی.

فرق میان اینها چیست؟ بگوییم وضع، اختصاص لفظ به معنا است یا تخصیص است یا تعهّد، فرق میان اینها چیست؟

مرحوم آخوند دو مطلب را ملاحظه فرمودند:

الف - وضع از اوصاف لفظ است. ما می‌گوییم: اللفظ الموضوع، پس باید تعریفی کنیم که با این مطلب که وضع از اوصاف لفظ است سازگار باشد.

اگر گفتیم اعتباری بودن دلالت به تعهد است، تعهّد صفت برای واضع است و واضع متعهد می‌شود. و اگر گفتیم اعتباری بودن دلالت به تعیین و تخصیص است، تعیین و تخصیص نیاز به فاعل دارد و فاعلش هم واضع است.

پس اگر وضع را به تعهد یا تخصیص تفسیر کردیم، وضع می‌شود صفت واضع؛ زیرا تعهد و تخصیص مربوط به واضع است.

ولی اگر گفتیم وضع، اختصاص است، اختصاص نتیجه تخصیص است؛ و فرق بین اختصاص و تخصیص، فرق میان مصدر و اسم مصدر است. و لذا طبق تفسیر آخوند که وضع، اختصاص و ارتباط بین لفظ و معنی است؛ وضع، صفت برای لفظ می‌شود.

ب - ما يك تقسیمی داریم برای وضع، به این‌که وضع تقسیم می‌شود به تعیینی و تعیینی.

وضع تعیینی آن است که واضع ابتداءً يك لفظ را برای معنایی معین می‌کند. و این وضع تعیینی چند جور است: گاهی می‌گوید: وضعتُ هذا اللفظ لهذا المعنی. و گاهی وضع مثل آن اسمی است که پدر برای بچه می‌گذارد که مثلاً اسم احمد را برای بچه وضع می‌کند، ولی مثل وضعت هذا اللفظ ... نیست. پس در تعیین نیاز به واضع معین هست.

در مقابل وضع تعیینی، وضع تعیینی است. وضع تعیینی، یعنی: این لفظ خودبه‌خود (بدون واضع معین) و در اثر کثرت استعمال، فلان معنا برای آن متعین شده است.

در تعیین نیاز به فاعل و واضع خاصی هست؛ ولی در تعیین، فاعل خاص وجود ندارد، بلکه کثرت استعمال موجب ارتباط لفظ با معنی می‌شود.

مرحوم آخوند می‌گوید: اگر شما وضع را به تعهد و یا به تخصیص معنا کردید، در این صورت این تقسیم به تعیینی و تعیینی صحیح نیست؛ زیرا در این تقسیم يك وضع تعیینی داریم و يك وضع تعیینی، و تعیینی با تخصیص و تعهد سازگاری ندارد؛ زیرا وضع تعیینی فاعل خاص ندارد و لذا تعهد و تخصیص معنا پیدا نمی‌کند. بنابراین تعهد و تخصیص و تعیین را کنار بگذارید و وضع را طوری معنا کنید که با این تقسیم سازگاری داشته باشد به این‌که بگویید: وضع عبارت است از: نحو اختصاص ...

اصولی‌ها در فرق بین مصدر و اسم مصدر می‌گویند: در مصدر ملاحظه نسبت می‌شود، یعنی: اگر صدور گریه را از شخصی ملاحظه کردیم و بین گریه و آن شخص ملاحظه نسبتی را کردید، این گریه، مصدر است؛ و اگر این ملاحظه را نکردید و خود گریه بنفسه ملاحظه شود اسم مصدر است. و نحوی‌ها در فرق بین اسم مصدر و مصدر تعبیرات دیگری دارند.

اختصاص در نظر اصولی، اسم مصدر است؛ زیرا کاری نداریم این اختصاص نسبتی با يك اختصاص‌دهنده دارد یا ندارد و کاری نداریم این اختصاص منشأ صدورش از کجاست. پس می‌آییم وضع يك معنای اسم مصدری می‌کنیم و با این معنا، تقسیم وضع به تعینی و تعینی درست است؛ زیرا در آن‌جا که وضع تعینی است، اختصاص لفظ به معنا درست است، و آن‌جا که وضع تعینی است باز هم اختصاص صحیح است.

پس مرحوم آخوند این دو جهت را ملاحظه کردند و آمدند تعیین و تخصیص و تعهد را کنار گذاشتند و برای وضع يك معنای اسم مصدری (اختصاص) کردند، ولی دیگران معنای مصدری کردند.

اقسام وضع

وضع از امور انشائیه است. امور انشائیه قوامشان به تصوّر است [آن کسی که می‌خواهد چیزی را انشاء کند باید تصوّر کند] و از طرفی هم چون‌که وضع دو طرف دارد - لفظ و معنا - ولذا اصولی‌ها وضع را به حسب تصوّر به اقسام اربعه تقسیم کرده‌اند.

واضع وقتی می‌خواهد يك لفظی را برای معنایی وضع کند [روشن است که این تقسیم در وضع تعینی نیست و در وضع تعینی است، زیرا واضع می‌خواهد وضع کند] باید لفظ و معنا را تصوّر کند.

معنا دو صورت دارد: آن معنایی که لفظ را برای آن تصور می‌شود یا معنای عامّ و کلی است و یا يك معنای جزئی است. پس المعنى المتصور، إما کلی و إما جزئی.

آن‌جا که واضع، معنا کلی را تصوّر کرده است، لفظ را یا برای همان معنای کلی وضع می‌کند و یا برای افراد آن کلی وضع می‌کند. و آن‌جا که معنای خاص را تصور کرده است، لفظ را یا برای معنای خاص وضع می‌کند و یا برای معنای عام وضع می‌کند. پس 4 قسم می‌شود:

1- اگر يك معنای عام و کلی را تصور کرد و در مقابل همین معنای کلی، لفظی را وضع کرد؛ وضع عام و موضوع‌له عام است. وضع عام، یعنی: معنای تصوّر شده، عام و کلی است؛ و موضوع‌له عام، یعنی: آنچه که لفظ برای آن وضع شده عام است.

2- اگر واضع، معنای عامی را تصوّر کرد پس وضع عام است؛ ولی اگر لفظ را در مقابل افراد آن عام و کلی قرار دارد - نه در مقابل خود آن کلی - . این‌جا موضوع‌له خاص می‌شود. پس قسم دوم شد: وضع عام (یعنی: معنای متصور، عام است) و موضوع‌له خاص.

3- اگر واضع، معنای خاص و جزئی معینی را تصور کرد، یعنی: وضع خاص شد [وضع خاص، یعنی: معنای متصور توسط واضع، خاص است] و لفظ را در مقابل همین معنای خاص قرارداد، می‌شود: وضع خاص و موضوع‌له خاص.

4- اگر واضع، معنای خاصی را تصوّر کرد؛ ولی لفظ را در مقابل کلی این خاص قرارداد، می‌شود: وضع خاص و موضوع‌له عام.

این تقسیم وضع به اقسام اربعه، تماماً دائرمدار معنا است، یعنی: این تقسیم برای وضع است، اولاً: در وضع تعیینی، و ثانیاً: در محدوده معنا است.

از این اقسام اربعه آنجا که وضع خاص و موضوعله عام است به نظر ما امکان ندارد و محال است، و وضع خاص و موضوعله خاص، امکان دارد و واقع هم شده است. و وضع عام و موضوعله عام هم امکان دارد و واقع هم شده است، و وضع عام و موضوعله خاص امکان دارد، ولی مثال دارد یا نه؟ محل بحث است.

اما این قسم که وضع خاص و موضوعله عام باشد، یعنی: واضع، معنای خاصی را تصوّر کند و لفظ را در مقابل کلی آن خاص قرار دهد، گفته شد که این محال است؛ زیرا الخاص لا يحكي عن العام و مفهوم خاص، حکایت از مفهوم عام نمی‌کند. زید که يك مفهوم خاص است حکایت از مفهوم انسان نمی‌کند، کما این‌که خود زید حکایت از فرد دیگر نمی‌کند. پس همان‌طور که مفهوم خاص، حکایت از افراد دیگر نمی‌کند، حکایت از عام هم نمی‌کند، لذا می‌گوییم: الخاص لا يكون مرآة للعام. در این صورت چطور واضع، خاص را تصور کرده است و لفظ را در مقابل کلی قرار داده است؟! زیرا کلی که تصوّر نشده است و وقتی موضوعله تصوّر نشد نمی‌توان لفظ را برای آن وضع کرد. لذا آخوند می‌گوید: عام مرآة خاص است؛ زیرا می‌توانیم بگوییم: زید انسان، و عام را می‌توان بر خاص حمل کرد و لذا وضع عام و موضوعله خاص امکان دارد؛ ولی خاص مرآة عام نیست، لذا حمل خاص بر عام محال است و به این لحاظ گفتیم که وضع خاص و موضوعله عام امکان ندارد.

این يك بیان برای عبارت آخوند است و عبارت ایشان بیان دیگری هم دارد.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين